

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴: ۱۲۷-۹۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۴/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۰۵

تحلیل دیدگاه‌های سیاسی و دینی بیهقی^۱

مریم صادقی*

چکیده

ابوالفضل بیهقی کاتب و نویسندهٔ دربار غزنویان (محمود و مسعود) و متن تاریخ او تبیین کننده و گاه توجیه‌گر عملکردهای نادرست غزنویان است. در این مقاله دیدگاه‌های سیاسی و دینی بیهقی با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی مورد بررسی قرار گرفته است. مهم‌ترین دیدگاه‌های بیهقی که در این پژوهش بررسی شده یزدان سالاری و تقدیرگرایی، تشبیت گفتمان قدرت برتر، نهادینه کردن ساختار حکومتی، ارزیابی‌های مؤیدانه همراه با تسامح، سرکوبی مخالفان و تعصبات دینی است. ابوالفضل بیهقی در نوشته خود نشان داده است که مبانی و زیرساخت‌های دولت و حکومت غزنوی بر اساس مبانی سیاستنامه‌ها و سیرهٔ پیامبر و خلفای اسلامی تنظیم شده است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، راوی، مبانی سیاسی و دینی، گفتمان قدرت، یزدان سالاری.

۱. این مقاله از طرح پژوهشی «مهم‌ترین دیدگاه‌های سیاسی متون منظوم و منثور ادب فارسی تا قرن هفتم» اقتباس شده که در تاریخ ۹۲/۱۰ با حمایت مالی معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی به انجام رسیده است. لازم است در اینجا مراتب سپاس و قدردانی خود را از نهاد مذکور ابراز دارم.
* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی
sadeghi.ma.38@gmail.com

مقدمه

متون ادبی نمودگار رویکردها و ارزیابی‌های نویسندگان و شاعران از وضعیت اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و دینی حاکم بر ایران است. در این میان متون منشور ادب فارسی جایگاهی ویژه دارند که باید بیشتر مورد تأمل قرار گیرند. نقش و قدرت بی‌بدیل و شگرف ادبیات در بنیاد نهادن اندیشه‌ها و مبانی فکری و فرهنگی و دینی ایرانیان انکارناپذیر است، به‌ویژه در ایران که تنها صدای ماندگار قرن‌هاست که توانسته است واقعیت‌های غالب جامعه ایران را بازتاب دهد. «به‌زعم افلاطون، قدرت ادبیات در بازنمایی واقعیت می‌تواند موجب شکل‌گیری گرایش‌ها یا اعتقاداتی بسیار برانگیزاننده و بالقوه خطرناک در آحاد جامعه شود. از این‌رو دولت‌ها باید ملاک‌هایی را در زمینه آفرینش ادبی اعمال کنند» (پابنده، ۱۳۸۵: ۲۱۶). در این پژوهش، مبانی سیاسی و دینی دیدگاه‌های بیهقی بررسی و واکاوی شده است.

در ارزیابی متون تاریخی فارسی دو رویکرد را می‌توان در نظر گرفت: رویکرد نخست آن است که نویسنده را تحت تأثیر بافت و اندیشه‌های سیاسی و دینی حاکم بر جامعه که البته در طی قرن‌ها پس از اسلام شکل گرفته و تثبیت شده، ندانیم و او را فردی مستقل و منفک از مسائل و حوادث و رویدادها و تفکرات غالب بر جامعه بدانیم که چنین امری منطقی نیست؛ زیرا تمام نویسندگان متون تاریخی فارسی پس از اسلام تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی اسلام بوده‌اند که سیاست‌نامه‌نویسان تدوین و تبیین می‌کرده‌اند. رویکرد دیگر آن است که نویسنده را بیان‌کننده دیدگاه‌های سیاسی و دینی حاکم بر جامعه بدانیم که معقول‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌نماید.

تاریخ بیهقی از این قاعده بیرون نیست. ابوالفضل بیهقی کسی است که دیدگاه‌های سیاسی و دینی حاکم بر جامعه ایرانی را کاملاً پذیرفته و همان‌طور که خواهد آمد با همین دیدگاه تاریخ خود را نگاشته است. او هر جا که لازم بوده از آیات قرآن و تعابیر دینی برای اقناع مخاطب استفاده کرده است. برای مثال در آغاز جلد ششم درباره روند و دلایل پادشاهی شاهان می‌نویسد که «بزرگ‌تر گواهی بر این چه می‌گویم، کلام آفریدگار است... که گفته است قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۱۴). در

جای دیگر نیز بر همین روند تأکید دارد و آن را از نوامیس الهی می‌شمرد و می‌نویسد: «با وی [پادشاه] گروهی مردم در رساند اعوان و خدمتکاران وی که فراخور وی باشند، یکی از دیگر مهترتر و کافی‌تر و... تا آن مدت که ایزد... تقدیر کرده باشد تبارک الله احسن الخالقین» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۱۷)^(۱).

ارزیابی تاریخ بیهقی بر اساس مقدار نوشته‌ای است که باقی مانده، زیرا به نظر فیاض، «احتمال اینکه اواخر مجلد هشتم و اوائل مجلد نهم افتاده باشد... بعید نیست» (همان: ۷۱). و نیز تصریح بیهقی مبنی بر اینکه «اگر کاغذها و نسخه‌های من همه به قصد ناچیز نکرده بودند، این تاریخ از لونی دیگر آمدی» (همان: ۳۸۱). نشان می‌دهد که متنی که امروز در دست ماست، کامل نیست. با این حال از همین مقدار باقی‌مانده از تاریخ بیهقی می‌توان با روش استقرایی، شیوه کار و ارزیابی‌های او را دریافت.

سؤال و فرضیه پژوهش

این مقاله در پاسخ بدین سؤال نوشته شده که مهم‌ترین مبانی سیاسی و دینی تأثیرگذار بر دیدگاه‌های بیهقی در نوشتن تاریخ چه بوده است؟ فرضیه این پژوهش آن است که کلمات و تعابیر و تحلیل‌های دینی و سیاسی بیهقی، با رویکرد تثبیت اقتدار سیاسی و دینی غزنویان نوشته شده و به گمان بیهقی با مبانی اسلامی سازگار است.

رویکرد نظری و روش پژوهش

در این پژوهش، مبانی سیاسی و دینی تأثیرگذار بر دیدگاه‌های بیهقی در شش محور یزدان‌سالاری و تقدیرگرایی، نمایش گفتمان قدرت برتر، نهادینه کردن ساختار حکومتی، ارزیابی‌های مؤیدانه همراه با تسامح، سرکوبی مخالفان و تعصبات دینی بررسی شده است. مبنای نظری این پژوهش بر این استوار است که بیهقی تاریخ خود را با رویکردهای مؤیدانه سلطنت و حکومت اسلامی که پیش از او فارابی و دیگران تبیین کرده‌اند، نوشته است. این پژوهش با روش تحلیل محتوای کیفی محورهای ذکرشده را در تاریخ بیهقی بررسی کرده است.

مفاهیم پژوهش

مقصود از مبانی سیاسی، اندیشه‌های سیاسی است که سیاست‌نامه نویسان قبل و بعد از بیهقی تدوین نموده‌اند و منظور از مبانی دینی، مبانی قرآنی حکومت در اسلام است که سیاست‌نامه نویسان اقتباس کرده و اندیشه‌های حکومتی اسلام را بر طبق آن تدوین کرده‌اند که در تاریخ بیهقی با استشهادات فراوان به آیات و احادیث و تعبیر دینی و قرآنی و به‌طور کلی گفتمان دینی تبیین شده است.^(۲)

پیشینه پژوهش

از مجموع آماري که احمد رضی در بیهقی‌پژوهی بیان کرده، چنین برمی‌آید که «بین سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۸۵، ۲۲۹ مقاله، ۶۵ کتاب و ۷۸ پایان‌نامه درباره تاریخ بیهقی منتشر شده است» (رضی، ۱۳۸۷: ۷-۸) و از سال ۸۵ تاکنون هم از مجموع ۶۶ مقاله‌ای که درباره این کتاب منتشر شده، اغلب حول محورهای دستوری، تعبیر زبانی، ویژگی‌های سبکی و فنون بلاغی و عناصر داستانی و از این قبیل است. چندین مقاله هم که تحلیلی است، درباره تطبیق آرا و نظرات کسانی مانند: والتر بنیامن^(۳)، تقابل حقیقت و واقعیت و تحلیل گفتمان^(۴) و نیز مقاله نویسنده تدابیر حکومتی غزنویان...^(۵) و نیز پژوهش‌های تطبیقی است که هیچ‌یک از این مقالات در بردارنده مفاهیم و موضوعاتی نیست که در این پژوهش بحث شده است.

در میان کتاب‌های منتشر شده ایرانی می‌توان به تاریخ ادبیات دکتر صفا اشاره کرد. صفا در کتاب خود از درستی مطالب بیهقی می‌نویسد: «اهمیت تاریخی این کتاب تنها در آن نیست که قسمتی از مهم‌ترین حوادث سیاسی دوره غزنوی در آن نگارش یافته؛ بلکه بیشتر از باب روش کار مؤلف و اتقان و صحت مطالب و دقت بیهقی در نقل حوادث و استفاده او از اسناد و مدارکی است که مقام درباری او در اختیارش نهاده بود» (صفا، ۲۵۳۶، ج ۲: ۸۹۱). بهار در سبک‌شناسی (۱۳۶۹) و نیز زرقانی در تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی... (۱۳۸۸) و شمیسا در سبک‌شناسی نثر (۱۳۷۶) و حورا یآوری در زندگی در آینه (۱۳۸۴: ۱۷۹-۲۰۸) هم درباره تاریخ بیهقی مطالبی تکراری و غیر تحلیلی نوشته‌اند، اما میلانی در اثر خود درباره بیهقی او را گزارشگر صرف حقیقت نمی‌خواند: «در یک

کلام بیهقی نه گزارشگر حقیقت که گزارشگر روایت خاص از حقیقت بود و این روایت به اقتضای منافع خصوصی و محدودیت‌های تاریخی زمان او شکل پذیرفته بود. زبان بیهقی پر از ابهام و پرده‌پوشی و دوگانه‌گویی است» (میلانی، ۱۳۸۷: ۴۰). البته میلانی به دلایل و مبانی کار بیهقی اشاره نکرده است. او روش تاریخ‌نگاری را در ایران چنین می‌داند و البته اثری تاریخی در ایران نیست که تحت تأثیر مبانی سیاسی نوشته نشده باشد. اگر از شروح متعدد که درباره این کتاب منتشر شده صرف‌نظر کنیم، در واقع فقط دو اثر تحلیلی غیر ایرانی وجود دارد به نام‌های: «والدمن» که مطالب خود را با استناداتی قابل تأمل ارائه کرده است و «باسورث» در اثر خود با عنوان «تاریخ غزنویان»، مواردی را بیان نموده و آشکار کرده که بیهقی به دلیل رویکردهای متعصبانه و جانب‌دارانه نسبت به سلاطین به‌طور اعم و غزنویان به‌طور اخص از بیان واقعیت‌های جامعه خودداری ورزیده است. آثار دیگر اغلب در محورهای فنون بلاغی و ادبی، ساختارگرایی، نقد ادبی، استعاره و نامه‌نگاری، تاریخ بیهقی را مورد بحث قرار داده‌اند^(۶). بنابراین در هیچ‌یک از کتاب‌های منتشرشده درباره بیهقی، مبانی سیاسی و دینی تأثیرگذار بر کار بیهقی مطالبی نوشته نشده است. آنچه در این پژوهش آمده، مبانی دینی و سیاسی تأثیرگذار بر تاریخ بیهقی است.

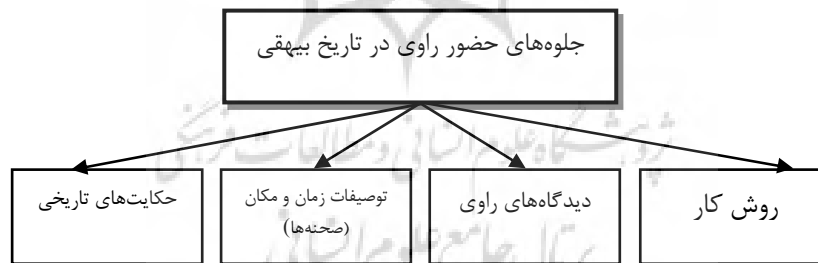
تاریخ‌نگاری در ایران

تاریخ در ایران به سه روش تدوین شده است: روایی، ترکیبی و تحلیلی. در برخی کتب دیگر، شش شیوه برای نگارش تاریخ بیان داشته‌اند که عبارت است از: «شیوه حدیثی - خبری، سال‌شماری، تاریخ‌نگاری دودمانی، تدوین تاریخی برحسب طبقات، تدوین فرهنگ‌نامه‌ای و شیوه تبارشناختی» (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۶: ۷۱). هر کدام از روش‌های یادشده، ویژگی‌هایی خاص خود را دارد. اما معمولاً تاریخ‌نویسان برای اثبات نظرات خود از روایات و آیات و حکایات استفاده کرده‌اند. مهم‌ترین انگیزه تاریخ‌نگاری اسلامی نخست ایجاد فضای فرهنگی و سیاسی بوده است؛ و دوم تبیین همسازي آن با تعبیرات و آیات قرآن و حدیث بوده تا مخاطبان را به تأمل و تدقیق فراخواند؛ سوم درک و تبیین نقاط قوت و ضعف و علل اوج و فرود تمدن‌ها؛ چهارم عصبیت‌های قومی عرب و

۱۰۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴
پس از آن ایرانیان و پس از آن عصبیت‌های دینی و رقابت‌ها و مجادله‌ها و اوضاع اقتصادی (لزوم استقرار نظام مالیاتی، خراج، خالصه‌ها و...) بوده است.^(۷)

بیهقی تاریخ خود را به روشی ترکیبی نوشته است؛ بدین معنا که هم روایت‌های تاریخی را ذکر کرده و هم به نقد و تحلیل پرداخته است. هر چند روش او گاه با روش‌های معمول و استانداردهای علم تاریخ متفاوت است.^(۸) او از روش و سبک تاریخ‌نویسی گذشته پیروی نموده، زیرا تاریخ خود را با رویکرد ایجابی و شاهد مثالی نوشته و مورخین عموماً از بیان نقاط منفی شخصیت‌های تاریخی خودداری کرده زیرا می‌خواستند الگویی انسانی و موجه ارائه دهد و این رویکرد از خلال نوشته‌ها کاملاً آشکار است. مکالاتی قابل تأمل می‌نویسد از جمله آنکه بستر یک متن خود متنی دیگر است یعنی بسترهای اجتماعی متون در قلب زبان ساخته می‌شود و دیگر اینکه هر متن محصول گفتمان‌های اجتماعی نویسندگان است (مکالا، ۱۳۸۷: ۴۶-۴۷).

هر متن تاریخی مؤلفه‌هایی دارد که عبارت است از: زبان، مکان، زمان و افراد در تاریخ. ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود، چندین مطلب را ذکر کرده است: افراد، تاریخ گذشته، رویدادهای دربار سلطان مسعود و گاه سلطان محمود، توصیف زمان‌ها و مکان‌ها، گفتارها و گاه نامه‌ها (سوگندهای کتبی)، شنیده‌ها و دیده‌ها و خطبه‌ها که برای پند و موعظه نوشته است و پس به سر قصه شده است. مجموع جلوه‌های حضور راوی (ابوالفضل بیهقی) در تاریخ به ۱۰۵ مورد می‌رسد. غیر از بیان رویدادها، چهار محور عمده حضور راوی در متن، طبق مدل زیر قابل تأمل است:



بررسی آماری چنین نتیجه داده است که روش کار ۲۵ مورد، دیدگاه‌های راوی ۴۴ مورد (شامل قضاوت بیهقی در مدح سلطان محمود و سلطان مسعود و بونصر و دیگران و در ذم زوزنی و حصیری و دیگران و نیز برخی موارد نادر درباره خشم و غضب مسعود و

دیگران) و روش‌های کار آنان (حدوداً ۱۰۰۰ شخصیت در تاریخ بیهقی حضور دارند) است. توصیفات شامل ۱۳ مورد و تبیین تاریخ و شواهد از حکایت‌ها و ارزیابی‌های آنان ۱۵ مورد و شواهد از آیات و... ۳۲۹ بیت فارسی، ۱۳۶ بیت عربی، ۴۰ آیه، ۴۶ امثال و حکم عربی، ۴۶۰ مورد امثال و حکم فارسی است.^(۹)

انگیزه و هدف بیهقی از تاریخ‌نگاری طبق تصریحات او در پنج مورد خلاصه می‌شود: شرط تاریخ به جای آوردن (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۱)، فایده حاصل نمودن از اخبار (همان: ۵۲۲، ۸۶۴ و ۸۶۸)، پیدا کردن خاندانی بدان بزرگی یعنی غزنویان (همان: ۲۵۰ و ۵۵۰)، حاصل شدن نوادر و عجایب (همان: ۲۴۸)، بیدار شدن خفتگان و به دنیا فریفته‌شدگان (همان: ۲۴۳). مورخین در تألیف تاریخ خود از انطباقی هوشمندانه برخوردارند. (مکالا، ۱۳۸۷: ۵۵) یعنی بین موازین حاکم بر جامعه و دیدگاه‌های خود، انطباق ایجاد می‌کنند تا بتوانند بنویسند و از مزایای دبیری برخوردار شوند و اثر آنان با استفاده از امکاناتی که فقط در دربار وجود داشته، به عنوان مانیفست سیاسی و دینی باقی بماند. بنابراین یک متن همواره بر مبانی و ارکانی بنا شده که با قدرت حاکم همسو است. در اینجا بحث مکالا موضوعیت می‌یابد او می‌نویسد که عموماً عملکردها معلول دو علت عمده هستند: علل ذهنی (علل آگاه و ناآگاه، منافع طبقاتی، گروهی و شخصی، نظریه‌های روان‌کاوانه و قدرت‌طلبانه، سازه‌های اجتماعی و زبانی) و علل فرهنگی و اجتماعی (کردارهای اجتماعی، نقش‌های اجتماعی، مسئولیت‌های تعیین‌شده کارویژه‌های اجتماعی، واقعیت‌های علل اجتماعی)^(۱۰)

بیهقی در مقام یک دولتمرد با به کار گرفتن شگردهای زبانی، دیدگاه‌ها و نظرات خود را در باب دولتمردان غزنوی با رویکردهای اغراق و مبالغه همراه نموده و با کم و زیاد کردن و پررنگ و کمرنگ نمودن وقایع، افکار مخاطب را هدایت کرده است. این روش او در پرداختن به جزئیات در جایی و خودداری نمودن در جاهایی که بسیار هم لازم بوده، آشکار است. زیرا در پرداختن به جزئیات، موارد بسیاری از نکات منفی شخصیت‌ها آشکار شده و می‌توانسته قدرت را که با موازین حاکم بر جامعه ایرانی سازگار بوده، زیر سؤال ببرد. او گفته است که می‌خواهد حق تاریخ را ادا نماید: «می‌خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ چیز از

احوال پوشیده نماند» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۱). اما در عمل آشکار می‌شود که نتوانسته این رویکرد را حفظ نماید و در واقع تاریخی اجتماعی نوشته است (میلانی، ۱۳۸۷: ۳۶). و خود به این مسئله تصریح دارد که «اگرچه این اقاویص از تاریخ دور است، چه در تواریخ چنان می‌خوانند که فلان پادشاه، فلان سالار را به فلان جنگ فرستاد و...، اما من آنچه واجب است به‌جای آرم» (همان: ۴۵). مشخص نیست مقصود بیهقی از زوایا و خیابا چیست؟ او که در بسیاری مواقع از بیان جزییات و خیابا و زوایا خودداری نموده، چگونه می‌خواسته تاریخی بنگارد که به گفته او داد تاریخ دادن باشد؟

بیهقی قلم خود را برای پایداری و تثبیت قدرت غزنویان و به طور کلی تمام سلاطین به کار می‌اندازد تا خود به عنوان تئوری‌پرداز، پایدار و برقرار بماند. چگونه می‌توان تصور کرد که بیهقی مخالف و یا منتقد حکومتی باشد که خود پایه‌های آن را مستحکم می‌کند؟ «پیش پنداشت‌ها و علایق مورخ نحوه خوانش آنان از اسناد را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد» (مکالا، ۱۳۸۷: ۶۴). او می‌خواسته تاریخ تحلیلی بنویسد و در واقع تئوری‌سازی کند. آن گونه که خود تصریح می‌کند در زمان تألیف تاریخ اکثر دولتمردان که نام آن‌ها در کتاب آمده از دنیا رفته بودند لذا بیهقی می‌توانست به راحتی عملکرد آن‌ها را نفی کند در صورتی که ارزیابی‌های مویدانه او از عملکرد دولتمردان (به استثنای بوسهل زوزنی) در متن همچنان باقی مانده است. او از شیوه‌های اقناع و شکردهای بیانی هم بسیار خوب بهره جسته تا گزارش‌های تاریخی پس از گذشت قرن‌ها صادقانه و درست قلمداد شود لذا مورخین رویکردی ثابت را در نگارش تاریخ پیش گرفته و از بیان علت‌ها خودداری ورزیده‌اند. بیهقی در توصیف فروگرفتن امیر علی قریب و نیز بر دار زدن حسنک همین شیوه را در نظر گرفته و آن را به قضاء سوئی نسبت می‌دهد. «و چون روزگار او بدین سبب به پایان خواست آمد، با قضا چون برآمدی...» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۸ و نیز ۴۵-۴۸). این امر تاریخ او را جانب‌دارانه می‌کند، «مورخ برخی از علل مهم یک رویداد را بازشناسی کند، ولی همه آنها را ذکر نکند» (مکالا، ۱۳۸۷: ۲۳۷).

و نیز برای در امان ماندن سلطان از وضعیت فجیعی که برای مردم آمل پیش آمد بیهقی تأکید می‌کند که سلطان از اعتراضات مردم اصلاً خبردار نبوده و یا به گوش او

نرسانده‌اند «و سلطان از آن آگاه نی» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۹۱). در صورتی که واقعیت‌های تاریخی حکایت از آن دارد که سلطان خود دستور مالیات گرفتن از مردم را صادر می‌کند. سلطان که خراج بیشتر از مردم آمل می‌خواست، خشم خود را در چهار روز غارت، بر سر مردم آمل ریخت و به غارت و آتش‌سوزی اموال و خانه‌ها و کشتار آنان پرداخت (باسورث، ۱۳۷۸: ۸۷-۸۸). ولی بیهقی بوالحسن عراقی را مقصر می‌شمارد. با وجود آنکه سلطان گفته بود که به تن خویش تاختن خواهم کرد سوی نائل. سپس برای کمرنگ‌تر کردن ماجرای آمل با آن‌همه سخافت و تعدیب از دعای مردم آمل در حق سلطان می‌نویسد و قضیه ترس و وحشت آملیان را کمرنگ می‌سازد: «رعایا دعا کردند که لشکری و عدتی دیدند که هرگز چنان ندیده بودند» (همان: ۵۹۱). در نتیجه به تناقض‌گویی می‌افتد زیرا سخنی که گفته با واقعیت‌های حاکم بر ذهن او سازگار نیست. لذا نمی‌گوید که دستور سلطان با عواقبی بسیار خطرناک همراه بوده و مردم به دادخواهی از این وضعیت به دربار خلیفه شکایت می‌برند: «تنی چند از مردم آمل به تظلم به بغداد رفتند و از جور سلطان شکایت کردند و...» (باسورث، ۱۳۷۸: ۸۸).

او پس از شرح گرفت‌وگیرها و سوزاندن خانه‌ها و آتش‌زدن دارایی مردم می‌نویسد: «... و سوار و پیاده می‌رفت و مردمان را می‌گرفتند و می‌آوردند و... قیامت را مانست. دیوان بازنهاد و سلطان از این آگاه نی و... آن‌همه وزر و وبال به بوالحسن عراقی و دیگران بازگشت. اما هم می‌بایستی که امیر رضی‌الله‌عنه در چنین ابواب تثبت فرمودی... و سلطان ازین آگاه نی» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۰۰).

این تناقض‌ها در متن تاریخی مشخص می‌کند که بیهقی گناه را به گردن اطرافیان می‌اندازد و سلطان را در وهله دوم قرار می‌دهد و این همان کاری است که مادر شیر در کلیله و دمنه، با دمنه کرد^(۱۱). بیهقی در واقع سازنده بقیه دانه‌های همان زنجیری است که پیش و پس از او، مورخین و نویسندگان در حوزه‌های گوناگون تاریخ و ادبیات و سیاست، ساخته و پرداخته‌اند. بیهقی پرورده محیطی است که در آن، سلطان همواره ظل الله بوده و مردم، رعیت فرمان‌بردار.

در نتیجه بیهقی نمی‌توانست در چنین محیطی، منتقد حکومت باشد؛ آن هم حکومتی که خود از پایه‌گذاران آن به شمار می‌رود.

مبانی سیاسی و دینی تأثیرگذار بر اندیشه‌های بیهقی

با توجه به دیدگاه‌های بیهقی در کتاب، مهم‌ترین مبانی سیاسی و دینی تفکرات او را در شش محور می‌توان بررسی کرد.

۱- یزدان‌سالاری و تقدیرگرایی: در تاریخ‌نویسی متعارف چنین بیان شده که تمام امور به طور مستقیم تحت اراده و نظر خداوند است؛ هیچ برگی از درخت بی‌اذن او نمی‌افتد. کالینگوود در این باره می‌نویسد:

«در تواریخ شرقی، خدایان بر قیاس بشری تصور شده‌اند که افعال شاهان و بزرگان را هدایت می‌کنند؛ همان‌گونه که اینان، افعال زبردستان بشرشان را هدایت می‌کنند. نظام سلسله‌مراتبی دولت با نوعی نتیجه‌گیری به بالا کشیده می‌شود. به جای سلسله‌مراتب رعیت، مقام دون‌پایه، مقام عالی‌رتبه، شاه با سلسله‌مراتب رعیت، مقام دون‌پایه، مقام عالی‌رتبه، شاه و خدا روبه‌رو هستیم... و خدا رییس واقعی جامعه و شاه خدمتگزار او تصور می‌شود؛ یا شاه و خدا به نوعی هم هویت‌اند... من پیشنهاد می‌کنم تاریخی از این دست را تاریخ یزدان‌سالار بنامیم» (کالینگوود، ۱۳۸۹: ۲۴).

در دیدگاه سیاست‌نامه نویسان، شاه و خلیفه کسی است که از جانب خداوند بر مردم مبعوث شده و حکومت می‌کند. بنابراین مخالفت با او به منزله مخالفت با پیامبر و پس از آن با خداست:

بیهقی هم امر حکومت شاهان را رویکردی ایزدی و مورد تأیید خداوند می‌داند: «تا ایزد عزّ ذکره چون خواست که دولت بدین بزرگی پیدا شود بر روی زمین، امیر عادل سبکتگین را از درجه کفر به درجه ایمان رسانید» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۱۶). «کس را نرسد که اندیشه کند که این چراست تا به گفتار رسد... ناچار است راضی بودن به قضای خدای عز و جل... ایشان را مقرر گردد که آفریدگار، کارهای نابوده را بداند و در علم غیب او رفته است که... مددی پیدا خواهد شد که... زمین را برکت و آبادانی و قاعده‌های استوار می‌نهد... و تا آن مدت که ایزد عز و جل تقدیر کرده باشد» (همان:

خداوند در دیدگاه یزدان سالارانه، خدایی قهار و جبار است و فعال مایشاء و هر طور که بخواهد بی دلیل و بی بهانه و بی چون و چرا عمل می کند. سلاطین هم با تأیید و خواست خداوند جبار بر اریکه سلطنت تکیه زده اند. بنابراین هر اعتراضی و مخالفتی با حکم سلطان به منزله ایستادن در برابر حکم خداوند محسوب می شود.

صدای شخص بیهقی از لابه لای اوراق تاریخش برمی آید که مردمان را از تبیین و تحلیل دولتمردان برحذر می دارد، زیرا آنان بیرونیان هستند «و آن کار پیش رفت به خوبی چنان که ایزد عز ذکره تقدیر کرده بود و بیرونیان را با چنین حدیث شغلی نباشد، نه در آن روزگار و نه امروز؛ و مرا هم نرسد که قلم من ادا کند از خاطر من...» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۴۵ و ۵۰۸ و نیز یاحقی و سیدی، ۱۳۹۰: ۳۱).

یزدان سالاری سلاحي بسیار کارآمد در تثبیت مبانی سیاسی و دینی حاکم بر ایران بود. بیهقی در تاریخ خود، خداوند را همراه و برابر و همدست سلطان مسعود می داند و با جملات و تعابیر دینی بسیار مانند تقدیر خدای، (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۴) برابر بودن تقدیر خدای و بنده (همان: ۸) «پدر چه می اندیشید و خدای... چه خواست» (همان: ۳۰)، همواره در این تلاش است که همه حوادث را خواست خدای قلمداد کند. بیهقی برای توجیه امر سلطنت، سلاطین و پادشاهان را برخوردار از فره ایزدی و معصومیت و برگزیده خداوند می داند: «... قوت دیگر به پادشاهان و بر خلق هر سرزمین واجب کرده که بدان دو قوت ببايد گروید و بدان راه راست ایزدی بدانست...» (همان: ۸۱)؛ و موارد دیگر^(۱۳). نشان می دهد که بیهقی ارزیابی های خود را جانب دارانه بیان کرده است و در اینجاست که خواننده درمی یابد که ارزش ها و باورهای معین می تواند تمایلی قوی به کنشی معین ایجاد کند (مکالا، ۱۳۸۷: ۲۱۹-۲۲۰).

۲- تثبیت گفتمان قدرت برتر

گفتمان قدرت برتر همواره تأثیری بسیار پایدار بر رویکردهای متن نویسی داشته است. ایدئولوژی حاکم بر جامعه، تمام محورها و مبانی اجتماعی و سیاسی و دینی را شکل می دهد. مسئله حکومت و جانشینی پیامبر در بلاد اسلام همواره از مباحث جنجال برانگیز و اساسی نظام های حاکم بر ایران بوده است و سیاست نامه نویسان با

تبیین‌ها و تحلیل‌های گوناگون تلاش داشته‌اند که مسئلهٔ خلافت را با پادشاهی، توأمان و منطبق ساخته و از این راه حکومت سلاطین و عملکرد آنان را با توجیحات دینی و سیاسی همراه سازند. در تاریخ ایران، شاهان و سلاطین به رغم عملکردهای ناموجه همواره مورد تأیید بوده‌اند، زیرا اندیشه و نگرش ایرانی به شاهان همواره بر این اصل استوار بوده که شاهان نمایندهٔ خدا و جانشین پیامبر در زمین و راعی مردم هستند و مردم را نرسد که در کار آنان چون و چرا کنند.

یکی از مبانی مهم سیاسی بیهقی در تاریخ‌نگاری هم همین اصالت شاهی برای تثبیت گفتمان قدرت برتر است. آن‌طور که فیرحی می‌نویسد، سلطان در دیدگاه اندیشهٔ سیاسی، دو چهرهٔ متفاوت و متمایز داشته است: نخست فردی که مانند دیگر انسان‌های جامعه ملتزم به حدود و احکام دینی است و دوم، همان چهره و هیأت سلطانی است که با تکیه بر قوهٔ قاهرهٔ ظلّ الله فی الارض است و می‌تواند از همان قوهٔ قاهره و با عنوان تثبیت و تحکیم دین، آن‌طور که تشخیص می‌دهد و به صلاح می‌داند، عمل کند، آن‌گونه که سلطان محمود و مسعود و دیگر سلاطین سلجوقی و غزنوی عمل می‌نمودند. شاه و یا سلطان در هر دیدگاه و یا نظریه‌ای همواره از هاله‌ای قدسی برخوردار بود و زمانه و زمین بدون او غیر قابل تصور. از همین رو همهٔ دلالت‌ها با تأیید شاه رایج و غالب و یا تباه و بی رونق می‌گشت.

شاه در ایران باستان، بانی نوآوری‌ها و اعمال خیر و نظامات بود و تنها مسئول امور کشور بود. شاهان ایرانی دارای الزاماتی بودند که بدون هر یک از آنها، از مرتبهٔ آرمانی سقوط می‌کردند و نمی‌توانستند بر مملکت ایران‌شهر حکومت کنند. شاه آرمانی، سه ویژگی کلی داشت: فره، نژاد و تربیت که سه صفت دیگر در گرو آنها بود: اقتدار و آمریت، عدالت، خردمندی و نژادگی شاهان ایرانی (رضایی راد، ۱۳۸۲: ۲۷۳ به بعد)^(۱۴). تاریخ بیهقی هم از این امر مستثنی نیست. او در خطبه‌ای که بر آغاز مجلد ششم نگاشته است، به مقایسهٔ شاهان و پیامبران پرداخته، تا پیش از هر چیز این مطلب به ذهن خواننده متبادر شود که این هر دو از جانب خداوند فرستاده شده‌اند: «بدان که خدای تعالی، قوتی به پیغمبران صلوات‌الله علیهم اجمعین داده است و قوت دیگر به

شاهان و بر خلق روی زمین واجب کرده است که بدان دو قوت بیاورد و بدان راه راست ایزدی بدانست» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۷) (۱۵).

۳- نهادینه کردن ساختار حکومتی

نهادینه کردن در معنای آن است که نویسنده، تعابیر و کلمات و گفتمانی را مورد استفاده قرار دهد که موجبات تثبیت حکومت و عملکردهای او باشد، به طوری که مانع هر اعتراض و انتقادی شود. این رویکرد در تاریخ‌نگاری ایران همواره وجود داشته و باعث می‌شده که جز ارزیابی‌های ایجابی و مثبت درباره حکومت، هیچ نکته دیگری بیان نشود. بیهقی نه تنها از ذکر معایب و آسیب‌ها خودداری می‌کند بلکه با عباراتی بر اعمال آنها صحنه می‌گذارد و حکومت را در برابر تمام چراها بیمه می‌کند. برای نمونه درباره سلطان مسعود از روزگار همایون او نام می‌برد: «تاریخ روزگار همایون او را برانم» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۳۲)؛ و یا «جهان، عروسی آراسته را ماند» (همان: ۱۶۷).

و کدام روزگار همایون با آن همه بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها؟ بیهقی می‌توانست تأبیدها و دعاهایی را که برای سلطان مسعود نموده، از تاریخ خود حذف کند: «در این حضرت بزرگ که همیشه باد...» (همان: ۱۲۸ و ۵۵۰ و...). او با هدف خدمت به خاندان غزنوی تاریخ خود را نوشته است: «به دست من امروز جز این قلم نیست؛ باری خدمتی می‌کنم» (همان: ۵۵۰). ضمن اینکه بیهقی به حقیقت‌گویی خود تأکید داشته و خود را بازنمایاننده رخدادها و گفت‌وگوها به تمامی می‌داند: «من آنچه نوشتم از این ابواب، حلقه در گوش باشد» (۱۶) و از عهده آن بیرون توانم آمد» (همان: ۱۸۹ و نیز ۵۲۲ و ۷۳۴).

تمجیدها و تصدیق‌هایی که از سلطان مسعود و محمود دارد^(۱۷)، در کنار مواردی که از استبداد سلطان مسعود می‌نویسد^(۱۸) حتی به لحاظ آماری هم گویای این حقیقت تلخ است که بیهقی با این هدف تاریخ خود را نگاشته که سازگاری مبانی عملکردهای غزنویان و به طور کلی شاهان و سلاطین ایرانی را - زیرا به گمان نویسنده اگر در دوران دیگر هم بود، باز هم با همین رویکرد تاریخ خود را می‌نوشت - با مبانی و تعابیر دینی و سیاسی اندیشه سیاسی اسلام نشان دهد. به همین دلیل از بی‌طرفی مورخ نمی‌توان

۱۱۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴

سخن گفت. «در تاریخ از بی طرفی و حقیقت‌جویی سخن بسیار گفته‌اند، لیکن این سخن ادعایی بیش نیست. مورخ از همان جا که تاریخ خود را انتخاب می‌کند، در واقع دنبال هوس و میل خود می‌رود و از بی طرفی خارج می‌شود» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۶۷).

بی‌هقی از شورش‌ها و ناراضی‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی مردم سخنی نگفته است؛ شورش‌های آنان در ابیورد و طوس (اشپولر، ۱۳۷۵: ۲۱۸). از نظر بی‌هقی دور مانده و لابد آن قدر اهمیت نداشته که درباره آن مطلبی بنویسد و این البته داد تاریخ دادن نیست. عموماً چون تاریخ در ایران در واقع به قصد تعلیم نوشته می‌شده و هدف، ارائه الگویی نمونه از شاهان پس از اسلام بوده است، بنابراین تا جایی که امکان داشته از شورش‌ها و ناراضی‌ها به قصد ایجاد تصویر مثبت در اذهان خوانندگان و آیندگان خودداری می‌شده است. «توده‌های مردم شامل تجار، دهقانان و صنعتگران بودند؛ کسانی که وظایفشان فرمانبرداری از قدرت حاکم و پرداخت مؤمنانه مالیات‌هایشان بود... و سلطه سلطان بر آنان متکی بر ترس بود» (باسورث، ۱۳۷۸: ۲۵۷). همین سیاست‌های مبتنی بر زور و بی‌عدالتی باعث شده بود که بنا به نوشته مورخین، مردم نسبت به غزنویان احساس دل‌بستگی نکنند و برای رهایی از ظلم آنان دست به دعا بردارند (صادقی و پرهیزکاری، ۱۳۸۹: ۲۱).

۴- تأیید و تسامح

رفتارها و سخت‌گیری‌ها و غلاظ و شدادهای دینی محمود و مسعود هم نه تنها مورد تأیید بی‌هقی است، بلکه اعمال آنان، اعمال پیامبر قلمداد و توجیه می‌شود. بی‌هقی به صراحت دگراندیشان مسعود و محمود را کافر می‌خواند و رفتار دو سلطان (پدر و پسر) را درباره مخالفان و دگراندیشان و تعذیب و کشتار آنان تأیید می‌کند: «و هرکس که آن ابرگزیده خدابودن شاهان را از فلک و کواکب و بروج داند، آفریدگار را از میانه بردارد و معتزلی و زندیقی و دهری باشد و جای او دوزخ خواهد بود، نعوذبالله من الخذلان» (بی‌هقی، ۱۳۸۴: ۱۱۷). به نوشته کسایی، سلطان محمود برای تصرف و مصادره اموال مالکان و متمولان، آنان را به بهانه‌های مختلف، زندیق و دهری و غیره می‌خواند تا پس از تصاحب اموال، با دست‌خط سلطان مبنی بر بی‌گناه بودن، بتوانند سالم به خانه

برگردند: «در روزگار محمود و مسعود و طغرل و آلپارسلان، هیچ‌گبری و ترسایی و رافضی را زهره آن نبودی که بر صحرا آمدندی و... دبیران خراسانی حنفی‌مذهب یا شافعی‌مذهب پاکیزه باشند، نه دبیران و عاملان بدمذهب عراق به خویشتن راه دادندی و... و یا رخصت دادندی که ایشان را شغل فرمایند» (طوسی، ۱۳۶۴: ۲۱۵ و ۸۸ و نیز کسای، ۱۳۷۴: ۶۸).

همچنین است رفتار سلطان محمود با اسفرائینی وزیر که او را شکنجه دادند و برای آزادی بردارش، سالانه مبلغ ۵۰۰۰۰ دینار از او باج می‌گرفتند. (باسورث، ۱۳۷۸: ۷۲) بیهقی درباره مال‌دوستی مسعود هم نظری ابراز نمی‌کند و پس به سرعت به سر قصه می‌شود: «مردمان را نگاه داشت که مال‌های بزرگ، امیر ماضی به مردان مرد فراز آورده است...» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۳۴). مقصود از مال‌های بزرگ چیست و متعلق به کیست و چگونه به دست آمده است؟ آیا عبارت «مردان مرد»، نشانه‌ای مثبت برای این کار نادرست نیست؟ برای مثال درباره علی قریب چنین می‌نویسد: «باقی عمر عذری خواهم پیش ایزد که گناهان بسیار دارم» (همان: ۵۹).

مواردی را که بیهقی از ریخت‌وپاش‌های بی‌حد و حساب و شراب‌خواری و تشریفات درباری و انتصابات و غیره می‌نویسد^(۱۹)، صرفاً توصیفاتی است که وی برای اقناع مخاطب ارائه کرده تا مخاطب بپذیرد که بیهقی، مورخی جزئی‌نگر و منتقد است. برای مثال دو تن از دولتمردان غزنوی با وجود خطاهای بسیار، در نظر بیهقی انسان‌هایی وارسته هستند و ایرادی بر عملکرد آنها وارد نیست، بلکه کلمات و تعابیر بیهقی، صحنه را به سود آن دو تغییر می‌دهد، به طوری که خواننده ناخودآگاه بر آن دو، دل می‌سوزاند.

برای مثال درباره حسنک چنان توصیفاتی می‌آورد که مخاطب را بر او دل بسوزاند و با خود همداستان نماید، در حالی که وقایع تاریخی خلاف مواردی را گزارش می‌دهد که بیهقی بیان داشته است. او درباره حسنک که خودش به صراحت می‌گوید: «من خطا کرده‌ام و مستوجب هر عقوبت هستم که خداوند می‌فرماید» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۳۱)، سکوتی ناموجه اختیار می‌کند و گزارش خود را نیمه‌کاره رها کرده و از ارزیابی عملکردهای او سرباز می‌زند؛ «حسنک نیز از شمار وزرایی بود که در دوران قدرت خود از راه تجاوز، مال

۱۱۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴

و ثروت فراوانی گرد آورده بود و... ظاهراً برای خوشامد محمود، به عناوین مختلف، متمکنین و ثروتمندان را می‌دوشیده و اموال آنان را به نفع سلطان محمود و خود، ضبط می‌کرده است» (راوندی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۱۴). «حسنک حتی به املاک شخصی و زمین‌های وقفی میکاییلیان تجاوزاتی می‌کند. ولی تا محمود زنده بود، کسی جرأت شکایت کردن نداشت» (باسورث، ۱۳۷۸: ۱۸۵ و نیز راوندی، ۱۳۷۴: ۳۲۷). او حسنک را نیز به شیوه‌ای غیر طبیعی بی‌گناه جلوه می‌دهد و به کنایه او را فردی مؤمن و مظلوم نشان می‌دهد، آنجا که می‌نویسد: «یک‌یک ضیاع را نام بر وی خواندند و وی اقرار کرد به فروختن آن به طوع و رغبت» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲). و این در حالی بوده است که سلطان اموال همه متمرّدین و مردگان را تصاحب می‌کرد. «شک نیست که معامله حسنک، وزیر محکوم به اعدام، با سلطان مسعود... به طوع و رغبت صورت نگرفته است؛ بلکه حسنک به حکم اجبار و با نهایت بی‌میلی، به تنظیم این قباله رضا داده است و جا داشت دبیر مورخ... به این معنی اشاره می‌کرد» (راوندی، ۱۳۷۴: ۳۱۳). بیهقی به رغم نوشته خود از زورگویی‌ها و تجملات حسنک در دو مورد (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۲-۳۳). سخن می‌گوید، اما سرانجام علت بر دار شدن او را در سه چیز خلاصه می‌کند و مشخص نمی‌کند که حسنک کدام را انجام داده است: «حسنک عاقبت تهور و تعدی خود کشید و پادشاه به هیچ حال بر سه چیز اغضا نکند. القدح فی الملک، و افشاء السر و التعرض للحرم» (همان: ۲۲۳). با این همه غیر منصفانه از تأسف و گریستن مردم و امتناع آنان از سنگ‌باران نمودن حسنک می‌نویسد، در حالی که به ادعای مورخین، کسانی که در صحنه حاضر بودند، همان میکاییلیان بودند که حسنک، آنان را از ضیاع و عقار فراوان برخوردار کرده بود و زمانی که هزینه‌های خویش را رو به افول می‌دید، برخی از زمین‌هایی را که به ستم به آنان بخشیده بود، باز پس گرفت؛ «بدون شک حسنک نیز نظیر صاحب‌منصبان دیگر در انباشتن جیب خود تردیدی نمی‌کرد و شاید هدایایی که حسنک از سفر حج برای سلطان آورده بود، بخشی از آنچه بود که به زور از مردم ستانده بود. دارایی بسیار در نیشابور داشت که از آن جمله کاخ باشکوهی در شادیاخ که سلطان پس از فروگرفتن او آن را مصادره کرد و... حشمت حسنک و اندازه خدم و حشم او از جریان زندگی در وثاقه‌های کاخ که پانصد یا

ششصد غلام خاصه او را در خود جای می‌داد، نمایان است. شاخه‌های دور خاندان میکاییلی از نفوذ او در مملکت بهره می‌بردند و بعضاً از مالیات معاف می‌شدند» (باسورث، ۱۳۷۸: ۱۸۴) (۲۰).

بیهقی، حسنگ را فقط درباره سخنی که در حق سلطان گفته، گناهکار می‌داند: «چیزها گفت که اکفا آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد؟» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲۲). اینجا هم مشخص است که از ذکر تمام علل، خودداری می‌ورزد. پس از آن با ابیاتی که می‌آورد، حسنگ را با عبدالله ابن زبیر مقایسه می‌کند (همان: ۲۳۹). عبدالله بن زبیر بر ضد حکومت یزید خروج کرد و سرانجام عبدالله بن زیاد او را که به خانه کعبه پناهنده شده بود، در محاصره گرفت و از پای درآورد. زید بن علی هم آن‌طور که در کتاب بیهقی بیان شده (همان: ۲۴۵). بر ضد هشام در سال ۱۲۲ ه. ق. خروج کرد: «با گروهی قلیل حربی سخت کرد و تیری بر پیشانی او آمد و بدان تیر درگذشت» (دهخدا، ۱۳۳۹، ج ۲۷: ۶۱۲). آشکار نیست که مقصود بیهقی از این مقایسه چه بوده است؟ زیرا بیهقی البته نمی‌خواسته که سلطان مسعود را با هشام بن عبدالملک در یک ردیف قرار دهد و این رویکرد و دیدگاه بیهقی نبوده است. پس آشکار می‌شود که بیهقی با ارزیابی یکسومدارانه فقط به قصد منکوب نمودن سهل بن زوزنی، مقام حسنگ را با آن سابقه نادرست تا بدین حد بالا برده است. او ابایی نداشته است که حقیقت را بازگونه جلوه دهد، تا مقصود و مطلوبش برآورده شود. حتی سخنان مادر حسنگ و ارزیابی بیهقی بر اساس آن نیز در این ماجرا محل تردید است، زیرا شبیه این سخنان از زبان مادر سلطان سلجوقی، طغرل نیز عنوان شده است (والدمن، ۱۳۷۵: ۱۶۲) (۲۱). بیهقی چگونه می‌خواسته به زعم خود داد تاریخ را بدهد؟

دولتمرد دیگر غزنویان، استاد بیهقی، بونصر مشکان و دست پنهان قدرت و یکی از سیاستمداران و دولتمردان بسیار زیرک و تأثیرگذار مرموز و شاید خطرناک دستگاه غزنویان بوده است که در تمام حوادث، نقشی بسیار مهم و حتی بالاتر از حسن میمندی داشته است و زیرکانه خود را از معرکه‌ها به ظاهر دور نگه می‌داشته و گناه به گردن دیگران می‌افتاده است. ولی چون استاد بیهقی بوده، همواره دارای چهره‌ای خردمند و بی‌توجه به مال و منال و مقام است. طوری که بونصر مشکان در تاریخ بیهقی با بونصر

مشکان تاریخی، تفاوت دارد. بونصر مشکان از کسانی بود که عمیقاً در این توطئه‌ها دست داشت. بنا به گفته بیهقی، وی برای حیات خویش می‌جنگید. او به خودی‌خود از تمامی طرفداران مسعود متنفر بود و می‌توانست کارهای مسعود را منصفانه قضاوت کرده، انتقادهایی را مطرح کند، اما از این کار سرباز می‌زد.

بونصر مشکان به نوشته باسورث، اموال و دارایی‌های بسیار داشته است و علت نثار او با سلطان مسعود هم بر سر شمارش اموال و دارایی‌ها بوده است (باسورث، ۱۳۷۸: ۶۶). بنا به نوشته بیهقی، زمانی که سلطان مسعود در تنگنای مالی شدید قرار می‌گیرد، دولت‌مردان خود پیش‌قدم می‌شوند تا نیازهای مالی مسعود را برآورده سازند: «امیر جهت لشکر آمده، بزیادت حاجتمند است و همه از نعمت و دولت وی ساخته‌ایم. نسختی باید کرد و بر نام هرکسی چیزی نوشت» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۷۹۱). و همین جاست که بین بونصر و سلطان کدورت پیش می‌آید، زیرا به زعم بیهقی، بونصر از ارائه صورت مالی دولت‌مردان به خشم می‌آید و حاضر نمی‌شود حتی یک اسب هم بدهد: «بونصر بر آسمان آب انداخت که تا یک سر اسب و اشتر به کار است و اضطراب‌ها کرد و...» (همان: ۷۹۱). این دولت‌مرد چاکر و خردمند در گیرودار گرفتاری مالی سلطان، حاضر به کمک به سلطان نیست؛ ولی بیهقی باز هم غیر منصفانه از این قضیه زود عبور می‌کند و به ناچار می‌نویسد که سلطان مسعود علت ناراحتی و پرخاش بونصر را چشم‌پوشی سلطان از اموال به زور گرفته شده توسط بونصر می‌داند: «گناه نه بونصر راست، ما راست که سیصد هزار دینار که وقیعت کرده‌اند، بگذاشته‌ایم» (همان: ۷۹۲).

بونصر که سال‌ها در دربار مسعود و محمود بوده است، پس از این احوال و در واقع به علت شکایت از تهیه سیاهه اموال، یادش می‌افتد که نباید خدمت پادشاه نمود: «خاک بر سر آن خاکسار که خدمت پادشاهان کند که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست» (همان: ۷۹۲). درست در جایی که باید سیاهه اموال خود را به سلطان گزارش نماید. برخلاف نظر اکثر منتقدان مسئله انتقاد به سلطان کاملاً جنبه شخصی دارد و نه اجتماعی و سیاسی؛ زیرا بیهقی و بونصر البته انتظار داشتند که سلطان، اموال ناحق بونصر را نادیده بگیرد و چون گذشته برای همراهی اینان باج بدهد. این نمونه‌ای دیگر از

ارزیابی‌های بیهقی از رویدادهای تاریخی است که حکایت از یکسونگری‌ها و جانب‌داری‌های اوست.

می‌توان نتیجه گرفت که بیهقی در سه مورد (بوسهل، حسنک و بونصر مشکان) نتوانسته بی‌طرفانه قضاوت کند. زبان بیهقی در متن، زبانی بسیار ملایم و خطاپوش و گاه مسامحه‌گرانه است. زبان بسیار ملایم و محافظه‌کارانه، بروز نشانه‌هایی مبنی بر تابوشدن و آمارهای کیفی و کمی از الفاظ و تعابیری که دربارهٔ طبقات فرادست و فرودست در تاریخ بیهقی به کار رفته، خواننده را مطمئن می‌سازد که رویکرد خودکامگی را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. بیهقی نسبت به ثروت‌اندوزی و پول‌دوستی سلاطین غزنوی و اعمال زور و ستم غزنویان هم واکنشی ابراز نمی‌دارد. «دربارهٔ خست و آزمندی سلطان محمود غزنوی در جمع و دفن مال و زر و سیم برای خود و بی‌بهره داشتن مردم از آن، مورخان بسیار نوشته‌اند از جمله میرخواند» (انصاف‌پور، ۱۳۵۶: ۵۷۷).

البته باید متذکر شد که بیهقی پاره‌ای موارد از خودرأیی‌ها و جاسوس‌بازی‌های دوران مسعود می‌گوید؛ ولی این مقدار را نمی‌توان در مقایسه با آنچه اتفاق افتاده، حتی به عنوان نمونه‌ای کوچک هم در نظر گرفت. در حکومت‌های دیکتاتوری و استبدادی، زبان همواره لایه‌های پیچیده پیدا می‌کند. از این‌رو عامل مهم در رشد زبان‌ها، مهیابودن زمینه‌های بیانی و استدلالی است. «این بازی پیچیدهٔ زبانی در فرهنگ‌های خوگر به استبدادهای ریشه‌دواندهٔ سیاسی و مذهبی، پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند» (یاوری، ۱۳۸۴: ۱۸۸). اندیشه‌ها و نگرش‌های اجتماعی و سیاسی و دینی، انسان را به اعمال استعاره و پنهان‌کاری‌های زبانی سوق می‌دهد. «جایگاه استعاره، اندیشه است و نه زبان؛ و استعاره، بخشی مهم و جدایی‌ناپذیر از شیوهٔ متعارف و معمول جهان‌سازی توسط ماست» (لیکاف و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

بیهقی با بزرگواری منشی دربارهٔ غزنویان از خراج‌های بی‌شمار و خانمان‌براننداز و نیز قحطی‌ها و طاعون بزرگ که در این ایام رخ داده است، هیچ ننوشته است. «مسعود شخصاً بنای یک کاخ جدید و زیبا را در غزنه که تکمیل آن چهار سال به طول انجامید طراحی نمود؛ هزینهٔ ساخت این کاخ، هفت میلیون درهم بود. کارگران نیز با بیگاری آن

۱۱۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴

را برپا می‌داشتند» (باسورث، ۱۳۷۸: ۲۶۰-۲۶۱ و نیز راوندی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۰۱۱-۱۰۱۲). او با این که خود شاهد ماجراهای بزرگ و مهم بوده است، از رفتارهای ددمنشانه سلاطین غزنوی با مردم و حتی با افراد خاندان غزنوی که این سلسله را ضعیف کرده بود، سخنی نمی‌گوید. مانند رفتار مسعود با امیر محمد که او را کور کرد و پس از چند سال امیر محمد، مسعود را در سال ۴۳۲ در همان قلعه‌ای که زندانی شده بود، محبوس کرد. این رفتارها نشان می‌دهد که انسان پایبند به مبانی و موازین خاص نمی‌تواند در دایره‌ای غیر از باورها و ملاک‌های خود عمل کند. آرای او در واقع بازتاب‌های گوناگونی از همان باورهاست. حال چگونه می‌توان بی‌هقی را از این قاعده حاکم بر ایران خارج نمود و درباره او قضاوتی دیگر داشت؟

۵- سرکوبی مخالفان

در آیین حکومتی، مخالفان و دشمنان به عنوان دشمنان سلطان و دین تلقی می‌شده و با القابی و اصطلاحاتی مانند مرتد، شورشی، زندیق، قمرطی و... نامیده می‌شدند، تا دست حکومت برای قلع و قمع آنان باز باشد. بنابراین این مخالفان از هیچ آزادی برخوردار نبودند و سلطان همواره حق نابودی و مبارزه با آنان را برای خود محفوظ می‌دانست.

این دیدگاه در متون ادب فارسی سریان و جریان دارد و هر جا بحث مخالفان پیش آمده، بحث ارتداد و بددینی با فتنه و قلع و قمع با هم مطرح شده است. به همین دلیل سیاستنامه‌نویسان و نیز نویسندگانی مانند بی‌هقی و خواجه نظام‌الملک، برخورد غلاظ و شداد با مخالفان را از وظایف اصلی سلطان دانسته‌اند. این موارد می‌رساند که در اندیشه سیاسی اسلام اصلاً بحث آزادی سیاسی مطرح نبوده است، بلکه تمام امت اسلامی باید از سلطان و خلیفه و یا امام اطاعت می‌کرده‌اند، تا سرزمین اسلامی از یورش مخالفان و ناامنی که در نتیجه اقدامات آنان به وجود می‌آمد، در امان بماند. «از لحاظ نظری هیچ‌گونه مانعی برای به زندان انداختن دشمنان سیاسی از هر نوع و صنفی و نگه‌داشتن آنها تا زمانی که لازم بود، وجود نداشت» (روزنتال، ۱۳۸۷: ۹۱).

از این رهگذر، مباحث دستگیری و اعدام و یا حتی ترور و زندان و شکنجه مخالفان، همواره در مبانی سیاسی و سیاستنامه‌نویسی مطرح بوده است. این نکته بسیار حائز اهمیت است که بدانیم در حکومت‌های دینی پس از اسلام، برای افراد خاطی مانند دزدان و قاتلان و غیره، به مراتب تساهل‌هایی وجود داشت که افراد سیاسی از آن بی‌بهره بودند. «مقامات سیاسی تنها به علت فشار افکار عمومی، ملاحظات اخلاقی و کنش متقابل نیروهای اجتماعی به رعایت آزادی فردی مجبور می‌شدند. این مطلب، محدودیت‌های عملی عمده‌ای را که کارایی بالقوه نظریه آزادی در اسلام را کاهش می‌دهد، روشن می‌سازد» (روزنتال، ۱۳۸۷: ۹۲) بنابراین مخالفان سیاسی به گونه‌ای غالباً با عنوان فرد خاطی در حوزه دین مجازات می‌شدند و این وسیله و دستاویزی بود که حکومت، اقتدار خود را تثبیت نماید.

بنا بر نوشته روزنتال، انواع مجرمین عبارت بودند از: راهزنان (قطع طریق)، قاتلان، بدهکاران (مقروضان)، گناهکاران (مجرمان)، قانون‌شکنان (عصاه)، شراب‌خواران (مسکران)، از دین برگشتگان (مرتدان، زندیق‌ها، باطنی‌ها، قرمطی‌ها و...)، کسانی که مالیات نمی‌پرداختند و دولت‌مردان و کارگزاران حکومت پیشین و... (همان: ۱۳۸-۱۳۹) اصولاً در اندیشه سیاستنامه‌نویسان، مخالفت با سلطان معنا نداشت و مابه‌ازای آن، زندان و شکنجه بود و در این میان تفاوتی بین شیعه و سنی نبود؛ زیرا هر یک به فراخور ایدئولوژی دینی و مذهبی خود، اقتدار بلامنازعه سلطان را تأیید و تثبیت می‌نمودند. او به سببی ماورای مردم بود و مردم در عزل و نصب او دخالت و نقشی نداشتند و همین امر، آنان را به اطاعت بی‌چون و چرا وادار می‌ساخت و از آن مهم‌تر، اگر هم سلطان جائز بود، باز هم در دیدگاه‌ها تفاوتی حاصل نمی‌شد؛ آن کسی که اندیشه و دیدگاه ایرانشهری و آرمانشاهی داشت، نظرش این بود که حکومت شاهان غیر آرمانی پایدار نبوده و نیازی به قیام و شورش مردم نیست. سلطان همواره شایسته و مقتدر و مدبر است و باید وقت و همت خود را به سرکوبی دشمنان خارجی معطوف کند.

بیهقی در حکایت هارون، گفته‌ای را از او نقل می‌کند که شاهی بر مطلب یادشده است: «بدان که تو و همه خدمتگاران من، اگر غدر کنید و راه بغی پیش گیرید، شوم باشد و خدای... نپسندد» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۲). اول اینکه تعبیر دینی «بغی» برای مهدور

الدم دانستن مخالف بسیار کافی است و دوم چرا مخالفان باغی هستند؟ و سوم اینکه چرا و با چه دلیلی مخالفان هارون (خلیفه)، مخالفان خدا هستند؟ در جایی دیگر دربارهٔ مخالفان مسلح که علیه سلطان شورش کرده‌اند می‌نویسد: «به یک ساعت از ایشان گورستانی توان کرد و... حجت گرفت که اگر بازنگردند، ما نزدیک خدای... معذور باشیم» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۶) و یا جملهٔ معروف او: «پادشاه بر سه چیز اغضا نکند...» (همان: ۲۲۳) و عباراتی مانند مخاذیل و مغرور (همان: ۴۶-۴۷)، نه زنانند و نه مردان (همان: ۵۸). البته سرکوب مخالفان فقط با این تعابیر نیست، بلکه بیهقی از تعابیر مثبت و ایجابی هم برای موجه دانستن شاهان استفاده می‌کند؛ برای مثال «بحمدالله تعالی معالی ایشان چون آفتاب روشن است» (همان: ۱۲۹)، «درین حضرت بزرگ» (همان: ۱۲۸)، امیر شهید (همان: ۱۳۱)، روزگار همایون (همان: ۱۳۲)، اطلاق کلمهٔ خداوند به سلطان و نیز تعابیر دعایی فراوان برای اثبات مطلب و اقناع مخاطب استفاده می‌برد.

۶- تعصبات دینی

مذهب بیهقی در تاریخی که نوشته آشکار نیست، ولی از شواهد و قرائن برمی‌آید که بر همان مذهب حاکم یعنی حنفی یا شافعی و بسیار متعصب بوده است. او در تاریخ خود به تناسب مطلب، فرقه‌ها و مذاهب دیگر را مذمت می‌کند: «و هر کس که آن را از کواکب و فلک و بروج داند، آفریدگار را از میانه بردارد و معتزلی و زندیقی و دهری باشد و جای او دوزخ خواهد بود» (همان: ۱۱۷). بیهقی در جایی دیگر حکم جهاد با معتزله را می‌دهد، می‌توان فهمید که ضد معتزلی بوده است و «نشان می‌دهد که از مشی مذهبی و کلامی این فرقه‌ها ناخشنود است» (باحقی و سیدی، ۱۳۹۰: ۲۹). این مسئله تبیین‌کننده و توجیه‌گر مواضع محمود و پس از او مسعود در برابر مخالفان و دشمنان - به زعم بیهقی - بوده است. سلطان محمود می‌گوید: «لشکر ترک را که همه مسلمانان پاکیزه‌اند و حنفی، بر دیلمان و زنادقه و باطنی گماشتم، تا تخم ایشان بگسستم؛ بعضی به شمشیر ایشان کشته شدند و بعضی گرفتار بند و زندان گشتند و بعضی در جهان آواره شدند» (طوسی، ۱۳۶۴: ۸۸). بنا به نوشتهٔ منابع تحقیقی، سلطان محمود ۵۰۰۰۰ نفر از مذاهب

دیگر (باطنیان، قرامطه و...) را اعدام می‌کند. (باسورث، ۱۳۷۸: ۵۲) و اینها همه تبیین سیاست‌های بغض‌آمیز و معاندانه غزنویان است که در تاریخ بیهقی نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری

از مجموعه مطالبی که در این پژوهش آمده نتایجی به قرار زیر به دست می‌آید:

- ۱- مهم‌ترین مبانی سیاسی - دینی دیدگاه‌های بیهقی در کتابش را می‌توان در شش محور بیان کرد: یزدان سالاری و تقدیرگرایی، تثبیت گفتمان قدرت برتر، نهادینه کردن ساختار حکومتی، ارزیابی‌های مویدانه همراه با تسامح، سرکوبی مخالفان و تعصبات دینی.
- ۲- فرضیه این پژوهش که مقاله برای اثبات آن نوشته شده، آن است که کلمات و تعبیر و تحلیل‌های دینی و سیاسی بیهقی، گفتمان قدرت را تثبیت می‌کند که او خود در چنبره آن بوده است.
- ۳- مقصود از مبانی سیاسی، اندیشه‌های سیاسی است که سیاست‌نامه نویسان قبل و بعد از بیهقی تدوین نموده‌اند و منظور از مبانی دینی، مبانی قرآنی حکومت در اسلام است که سیاست‌نامه نویسان اقتباس کرده و اندیشه‌های حکومتی اسلام را بر طبق آن تدوین کرده‌اند که در تاریخ بیهقی با استشهادات فراوان به آیات و احادیث و تعبیر دینی و قرآنی و به‌طور کلی گفتمان دینی تبیین شده است.
- ۴- بیهقی بر اساس ذهنیت مثبتی که همواره - حتی پس از سقوط غزنویان - درباره محمود و مسعود داشته، رویدادها را ارزیابی کرده است و در مواردی بسیار هم در عین آگاه بودن از ماجراهای پشت پرده، همچون کسی که وقایع را نمی‌داند، تاریخ خود را نگاشته است. در واقع می‌توان گفت که ارزیابی‌های منفی او آن‌قدر اندک و ناچیز و ناقص است که در کل ارزیابی‌ها و یکسونگری‌های او، به چیزی گرفته نمی‌شود و در واقع می‌توان گفت غیر از توصیفات اشخاص و مکان‌ها و زمان‌ها، باید در استناد به نوشته‌های او بسیار احتیاط نمود.

۵- رویکردهای تاریخ‌نگاری بیهقی موجب شده است که بیهقی حداقل در مورد سه نفر نتواند از یکسونگری و جانب‌داری خودداری کند: بونصر مشکان، بوسهل زوزنی و سلطان مسعود و تا جایی که ممکن بوده است از ذکر حقایق و رویدادهای بزرگ خودداری ورزیده و بنا به هدف و مطلوب خویش، مطلب را گونه‌ای دیگر و با هدفی خاص نوشته است.

۶- بیهقی هر جا که لازم می‌دیده است، با بیان حکایت‌ها و آیات و احادیث و شبیه‌سازی‌های ناموجه، میان شخصیت‌هایی که با هیچ منطق و استدلالی به یکدیگر مانده نیستند (مانند حسنک و عبدالله بن زبیر و زید بن علی)، دیدگاه خود را تلقین نموده است.

۷- بیهقی با صراحت تمام خود را از راستگوییان محسوب می‌کند، تا مبدا اعتراضی در ذهنی شکل بگیرد. به بیانی دیگر همان شیوه توجیهی خود را در بیان رویدادها، درباره شیوه نویسندگی خود هم به کار برده است. تعابیر بیهقی همه این مطلب را اثبات می‌کند که بیهقی نه تنها مخالف مسعود و محمود نبوده، بلکه او شاهان و سلاطین ایرانی را جانشین خداوند و نایب پیامبر می‌دانسته و برای اثبات این مطلب از هیچ مورد و نکته‌ای فروگذاری نکرده است.

پی‌نوشت

۱. فقط دو نمونه از نمونه‌های بسیار برای اثبات مطلب ذکر شد.
۲. ذکر این نکته ضروری است که توأمان بودن دین و سیاست مانع از این می‌شود که این دو دیدگاه و مبنا از هم تفکیک شود.
۳. عطاردی و پورخالقی چترودی، ۱۳۹۲.
۴. پناهی، ۱۳۹۰.
۵. صادقی و پرهیزکاری، ۱۳۸۹.
۶. رضی، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۶ و ۲۳۰-۲۳۷.
۷. سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۴-۱۵.
۸. البته بین تاریخ‌نویسی امروز با گذشته تفاوت‌های بسیاری هست که در اینجا مجال پرداختن بدان نیست.

۹. یاحقی و سیدی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۴۸.
- دوره زمانی تاریخ بیهقی از سال ۴۰۹ یعنی ادامه تاریخ محمود وراق بوده است که بیهقی نام او را ذکر می‌کند: «محمود وراق سخت نیکو شرح داده است در تاریخی که کرده است در سنهٔ خمسین و اربعمائه، چندین هزار سال را تا سنهٔ تسع و اربعمائه بیاورده و... من از این تسع آغاز کردم» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۴۲).
۱۰. مکالا، ۱۳۸۷: ۱۲۵-۱۹۲.
۱۱. در دادگاهی که برای محاکمهٔ دمنه تشکیل می‌شود، در واقع با شهادت دو جاسوس، گناه به گردن دمنه می‌افتد و او به شدیدترین وضع شکنجه و در اثر گرسنگی و تشنگی و انواع عنف، به قتل می‌رسد (منشی، ۱۳۸۷: ۱۵۶).
۱۲. بیهقی در جایی دیگر: جل جلاله و تقدست اسمائه گفته است: قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء... پس ببايد دانست که برکشیدن تقدیر ایزد عزّ ذکره پیراهن ملک و پوشانیدن در گروه دیگر اندران حکمت است ایزدی... که درک مردمان از دریافتن آن عاجز مانده است» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۱۴). آیه‌ای که بیهقی در اینجا می‌آورد، همان آیه‌ای است که غزالی در تأیید سخنان و دیدگاه خود ذکر می‌کند (غزالی، ۱۳۸۹: ۱۰۳).
۱۳. صفحات ۱، ۲، ۸۲، ۸۹، ۹۶، ۳۵۵، ۵۱۱، ۶۳۷ و... .
۱۴. در دیدگاه فردوسی که مبین اندیشهٔ سیاسی ایران باستان است، مواردی لازم است تا قدرت سیاسی مشروع باشد، از جمله فرهٔ ایزدی و غیره؛ فرهٔ به معنای نور جلال و بنیادی‌ترین مفهوم اندیشهٔ ایران شهری است که همچون رشته‌ای استوار، دو بخش تاریخ ایران زمین را به یکدیگر پیوند داده است. فرهٔ ایزدی^۱، عامل اصلی و اساسی‌ترین ویژگی شاه آرمانی است، زیرا فرهٔ به معنای تأیید ایزدی است و اگر شاه، گناه و یا پادافراهی از او سر زند، فرهٔ از او جدا می‌شود (رضایی راد، ۱۳۸۲: ۲۸۱ و نیز طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۴۱). دربارهٔ اندیشه‌های سیاسی فردوسی و بیهقی ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و نیز رضی، ۱۳۷۹.
۱۵. «پادشاهان را چون داد ده و نیکو کردار و نیکوسیرت و نیکوآثار باشند طاعت باید داشت و گماشته‌ی حق باید دانست و متغلبان را که ستمکار و بدکردار باشند خارجی باید گفت و با ایشان جهاد باید کرد... و پادشاهان ما را... نگاه باید کرد تا احوال ایشان بر چه جمله رفته است و می‌رود در عدل و خوبی سیرت و عصمت و دیانت و پاکیزگی روزگار و نرم کردن

گردن‌ها و بقعت‌ها و کوتاه کردن دست متغلبان و ستمکاران تا مقرر شود که ایشان برگزیدگان آفریدگار بوده‌اند و طاعت ایشان فرض بوده است و هست.» (بیهقی، همان: ۱۱۷). آیا این تعبیر دست حکومت‌ها را در هر زمان برای قلع و قتل مخالفان باز نمی‌گذارد؟

۱۶. عبارت حلقه در گوش بودن در اینجا دو معنا را به ذهن متبادر می‌سازد: نخست مسئولیت‌پذیری بیهقی دربارهٔ مطالبی است که نوشته و دوم قبول داشتن و پذیرفتن مطالب است.

۱۷. صص ۷۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۳، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۲۹، ۵۵۰، ۵۸۱، ۶۰۰ و ۸۶۴.

۱۸. صص ۷۶، ۶۳۶، ۷۴۰، ۷۴۶، ۷۸۲ و ۸۰۴.

۱۹. صص ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۹۴ و ۲۹۱.

۲۰. قضاوت‌های او در این مورد قابل تامل است. برای مثال در باب حسنک پس از توصیف او همراه با گفتار مادر حسنک به گونه‌ای ماجرا را وانمود کرده که گویا حسنک وزیر کاملاً بی‌گناه است و این سخنان و توصیفات البته به منظور القای همدردی خواننده با حسنک ستم‌پیشه بیان شده است؛ با آنکه بیهقی از قول قاضی صاعد می‌نویسد: «ستم‌های بزرگ است از حسنک و دیگران» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۳) و نیز از قول خود حسنک: «... گناهان بسیار دارم» (همان: ۵۹). با این حال با توصیفاتش که از او می‌آورد، می‌خواهد او را فردی وطن‌دوست معرفی کند: «... و سخت آسان است بر من که این خزانه و... دارم که راه سیستان گیرم... تا ایمن باشم و... اما من روا دارم که مرا جایی موقوف کنند و بازدارند» (همان: ۵۹).

۲۱. نمونه‌هایی از این دست در نوشته‌ها و آثار تاریخی، فراوان وجود دارد. برای مثال ارزیابی‌هایی که دربارهٔ یعقوب لیث و ابومسلم خراسانی و دیگر شخصیت‌های آشنای تاریخی شده است، همه بر این نکته دلالت دارند که نوشته‌ها تقلیدی و تکراری بوده است و ژرفای وقایع نادیده گرفته شده است. همانند ارزیابی تاریخ‌نویسان از یعقوب لیث که عملکردهایی بسیار مذمت‌آمیز داشته است: «یعقوب لیث بالغ بر ۲۰۰۰ غلام داشت که نوکران و نگهبانان شخصی او بودند و همه مسلح بودند... برادرش عادت داشت که غلام‌بچگان بخرد و تربیت کند و به امرای لشکر ببخشد و آنان در خدمت امرای برای عمرو، جاسوسی می‌کردند» (باسورث، ۱۳۷۸: ۹۶). «ابومسلم... ماجراجوی فعالی بود که اصل و نسب نداشت. وی فردی بی‌رحم... بود. او سیاستمدار مجرب و متلون‌المزاجی بود که...»

حاضر شد به خاطر منافع عباسیان با تشکیلات مخالف اسلام هم کنار بیاید... او پروایی نداشت که عقاید اصولی دیگران را به منظور تحقق اهداف خود مورد سوءاستفاده قرار دهد» (کلیما، ۱۳۷۱: ۶۰ و ۸۰). باز در منبعی دیگر آمده که ابومسلم با اندک خطایی، ندیمان خود را می‌کشت: «ابومسلم ششصد هزار عرب را در خارج از نبردها کشته است» (افتخارزاده، ۱۳۷۵: ۲۷۹). دربارهٔ برمکیان نیز همین تحریف مطلب صورت گرفته است: «برمکیان تصرف خراج‌ها را به خود اختصاص داده بودند، تا حدی که خود هارون هم به مال اندک دست نمی‌یافت و...» (انصاف‌پور، ۱۳۵۶: ۶۳۷).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- اشپولر، برتولد (۱۳۷۵) تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، علمی و فرهنگی.
- افتخارزاده، محمود (۱۳۷۵) شعوبیه، تهران، نشر دفتر معارف.
- انصاف‌پور، غلامرضا (۱۳۵۶) دین و دولت در ایران (از اسلام تا یورش مغول)، تهران، امیرکبیر.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۷۸) تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۹) سبک‌شناسی، ج ۲، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۴) تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پاینده، حسین (۱۳۸۵) نقد ادبی و دموکراسی، تهران، نیلوفر.
- پناهی فردین، حسین (۱۳۹۰) «بررسی تقابل حقیقت و واقعیت در تاریخ بیهقی بر مبنای تحلیل گفتمان» جستارهای ادبی، دوره ۴۴، شماره ۲ (مسلسل ۱۷۳)، صص ۹۹-۱۲۲.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۹) لغت‌نامه، ج ۲۷، تهران، مؤسسه دهخدا.
- راوندی، مرتضی (۱۳۷۴) تاریخ اجتماعی ایران، ج ۴، تهران، نگاه.
- رضایی‌راد، محمد (۱۳۸۲) خرد مزدایی، تهران، طرح نو.
- رضی، احمد (۱۳۸۷) بیهقی‌پژوهی در ایران، رشت، حق‌شناس.
- رضی، هاشم (۱۳۷۹) حکمت خسروانی، تهران، بهجت.
- روزنتال، فرانس (۱۳۸۷) مفهوم آزادی از دیدگاه مسلمانان، ترجمه منصور میراحمدی، چاپ دوم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی.
- زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۸) تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی، تطور و دگردیسی ژانرها تا میانه سده پنجم، تهران، سخن.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵) از گذشته ادبی ایران، تهران، بین‌المللی هدی.
- سجادی، سید صادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۸۶) تاریخ‌نگاری در اسلام، چاپ نهم، تهران، سمت.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶) سبک‌شناسی نثر، تهران، نشر میترا.
- صادقی، مریم (۱۳۹۲) بررسی مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی در متون منظوم و منثور ادب فارسی در ایران تا قرن هفتم، طرح پژوهشی، تهران، دانشگاه آزاد تهران مرکزی.
- صادقی، مریم و بهاره پرهیزکاری (۱۳۸۹) «تدابیر حکومتی غزنویان در تاریخ بیهقی»، فصلنامه پژوهش ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، شماره ۲۱، صص ۱۱-۴۳.
- صفا، ذبیح‌الله (۲۵۳۶) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۸) زوال اندیشه سیاسی، چاپ دوم، تهران، کویر.
- (۱۳۸۹) درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، دفتر مطالعات

سیاسی بین‌الملل.

طوسی، نظام‌الملک (۱۳۶۴) سیاستنامه، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی.
عطاردی، سمیه و مهدخت پورخالقی چترودی (۱۳۹۲) «تحلیل جنبه‌های ادبی تاریخ بیهقی بر اساس نظریه والتر بنیامین»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۳۱، صص ۱۰۹-۱۳۰.

غزالی، امام محمد (۱۳۸۹) نصیحه الملوک، به کوشش قوام‌الدین طه، تهران، جامی.
فیرحی، داوود (۱۳۷۸) قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، چاپ یازدهم، تهران، نی.
کالینگوود، رابین جرج (۱۳۸۹) مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، چاپ دوم، تهران، آمه.
کسای، نورالله (۱۳۷۴) مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
کلیما، اوتاکر (۱۳۷۱) تاریخچه مکتب مزدک، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران، توس.
لیکاف، جرج و دیگران (۱۳۸۳) استعاره، تهران، سوره مهر.
مکالا، سی. بین (۱۳۸۷) بنیادهای علم تاریخ (چیستی و اعتبار شناخت تاریخی)، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ دوم، تهران، نی.

منشی، نصرالله (۱۳۸۷) کلیله و دمنه، تهران، جامی.
میلانی، عباس (۱۳۸۷) تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران، اختران.
والدمن، مرلین (۱۳۷۵) زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران، تاریخ ایران.
یاحقی محمدجعفر و مهدی سیدی (۱۳۹۰) دیبای دیداری (شرح و تصحیح تاریخ بیهقی)، تهران، سخن.

یاحقی محمدجعفر و مهدی سیدی (۱۳۸۹) تاریخ بیهقی: مقدمه تصحیح و توضیح: ج ۲، تهران، سخن
یاوری، حورا (۱۳۸۴) زندگی در آینه، تهران، نیلوفر.